

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم وبر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۱۵ مارچ ۲۰۱۷

تصحیح، تنظیم و شرح لغات: خ. معروفی

## دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۲۳۵

مُجَدِنَامَه

—۱—

که بهر چه؟؟؟ می گویم این داستان  
دران جایگه، عزتی نیز بود  
همه صاحب منصب و مال و جاه  
به گـردنـفـرازی، برآورد سر  
همان شمع اقبال، بی نور گشت  
به سختی فتادیم و رنج و ستم  
خسان، اصل گشتند و ما، جمله فرع  
پس از بیست، نوع دگر گشت حال  
ستمگاره را بر من، افتاد مهر  
سران را به خاک رهم کرد پست

کنون بشنو! ای سرور راستان  
مرا مسکن اصل، ترشیز بود  
پدر بر پدر جمله، از دیرگاه  
چو عبدالعلی خان دران بوم و بر  
ز ما دولت و سروری، دور گشت  
پس از دولت و ملک و مال و درم  
نه زر ماند ما را نه کشت و نه زرع  
بدین گونه بودیم تا بیست سال  
به تقریب اشعار و علم سپهر  
مرا کرد بر دشمنان چیره دست

اگَر شام رفتَم بَرَش، و ر سحر  
 از ان بعد، سالی سه و ماه هشت  
 اگَر کرد نیک و، اگَر کرد بد  
 چو بعد از بدی، نیکی آغاز کرد  
 سر ملحدان، مصطفی خان شوم  
 لئیمی<sup>۱</sup>، که این نامه، نامی<sup>۲</sup> اوست  
 چو از گِردش چرخ ملحدپرست  
 همان رسم پیشینه را، کرد نو  
 سر دشمنان مرا، برفراخت  
 چو دیدم، که در چشم آن بدسرشت  
 همی سفله و بدگهر، پرورد  
 نداند جدا مشک و عنبر، ز قیر  
 هم از دور پیشین و عهد کهن  
 بدانستم، آنجا نه جای من است  
 ز بداصل و نادان، زبون آدم  
 به شهر "هری" کردم، آرامگاه  
 فلک پایه؛ شهزاده سرفراز  
 در لطف، بر روی من برکشود  
 گر اشفاق<sup>۳</sup> او، بر زبان آورم  
 وگر باشدم، صد زبان،<sup>۴</sup> بیشکی  
 فلک؛ رام شهزاده محمود باد  
 به عزت همی کرد، بر من نظر  
 مرا روز بر شادمانی گذشت  
 جزایش، خداوند کیهان دهد  
 به قدحش<sup>۱</sup> نشاید زبان، باز کرد  
 که بادا سر او به چین، تن به روم  
 مرا محنت و تلخکامی، ازوست  
 به ترشیز، حاکم شد و چیره دست  
 نیامد به چشمش هنر، نیم جو  
 وزیشان مرا دست، کوتاه ساخت  
 نماید رُخ دانش و فضل، زشت  
 چو خربندگان<sup>۲</sup>، گاو و خر پرورد  
 شمارد یکی، شعر<sup>۳</sup> و شعر و آشعیر  
 دلش هست دایم پر از کبر من  
 که دوران، به کام و دل دشمن است  
 ز مأوای اصلی، برون آدم  
 به درگاه شهزاده، جستم پناه  
 مرا کرد از سیم و زر، بی نیاز  
 به من لطف و احسان، فراوان نمود  
 سخن، تا به آخر زمان آورم  
 به گفتن نیارم ز پانصد، یکی  
 همیشه دلش، جفت مقصود باد

\*\*\*

چو آن شوم بدگوهر سست کیش      مرا دید، رو کرد از پیش خویش

<sup>۱</sup> - "قدح" (بر وزن "مدح"): کلمه عربی و در معنای "بدگوئی" و "ذم" - متضاداً "مدح"  
<sup>۲</sup> - "لئیم" (بر وزن "کلیم و علیم و حکیم") صفت مشبیه عربی و در معنای "خسب و پست و فرومایه" - متضاد "کریم" و "شریف"  
<sup>۳</sup> - نامی درینجا در معنای "به نام" - پس "نامی اوست"؛ یعنی "به نام اوست"  
<sup>۴</sup> - "خربندگان" جمع "خربنده" است، که اضافه مقلوب "بنده خر" است.  
<sup>۵</sup> - "شعر" (به فتح اول و سکون دوم): کلمه عربی و در معنای "موی" است - چنان که ترکیب "عروق شعریه"؛ یعنی "رگهای بسیار پاریک" و "مویرگها" دیده می شود، که یک اصطلاح بیالوژیک و طبی است.  
<sup>۶</sup> - "شعیر" (بر وزن "صغیر و کبیر"): کلمه عربی و در معنای "جو" است - چنان که در ترکیب عربی "ماءالشعیر" دیده می شود، که مراد از "بیر" beer یا "آب جو" است.  
<sup>۷</sup> - "اشفاق" (بر وزن "ابراز و انزال و الهام"): کلمه عربی از باب "افعال" و در معنای "شفقت کردن" - کلمه "مشفق" اسم فاعل همین باب است.  
<sup>۸</sup> - بیشکی: درینجا در دو معنی درست می آید: یکی در معنای "بیشتر" و دوم در معنای "بدون شک و شبیه"

ره و رسم دانش به یک سو، نهاد  
فرستادمش، چند نوبت، پیام  
مزن مشت، بر نوک پیکان تیر  
همین بس، که کردی مرا در بدر  
چو دیدم، که آن پندهای<sup>۹</sup> صواب  
کشیدم سُبُک، تیغ بُرّان هجو  
چنان بارگی<sup>۱۰</sup>، بر سرش تاختم  
جفاهای او جمله بر من، گذشت  
نسبنامه ای مانند ازو، در جهان  
ازین بعد، تا قرن‌های دراز

بر اقوام من، دست کین برگشاد  
که هش دار و برگرد، ازین کار خام  
دُم مار گـرزه، به دندان مگیر  
مکن هر زمان، داغ را تازه تر  
بود پیش آن سفله، نقشی بر آب  
عنان برکشیدم، به میدان هجو  
که یکسان چو خاک رهش ساختم  
ولی عالم از وی، پُرآوازه گشت  
که تا روز محشر نگردد نهان  
به هر محفلی، زو بگویند باز

\*\*\*\*

---

<sup>۹</sup> - الف. ثواب.  
اما درینجا "صواب" درست است، که به معنای راست است.  
<sup>۱۰</sup> - "بارگی" کلمه دری و در معنای "اسپ" است